

تیمی شاسکول ۵

کتابی که مثلاً
نباید داشته باشیدش

جدی می گویم
بی خیال خواندنش
نشوید.



خرس قطبی ام هم تیپش مثل خودم است.

که اسمش را از روی معروفترین ماهی آبهای جزیره‌ی هاوایی گرفته‌ام:

هومو هومونا کونا کوآپوآ



به خرس قطبی ام گفتم: «بیا این‌جا هومو هومونا کونا کوآپوآ! می‌خواهم به

همه‌ی کارمندهای دفتر آژانس کاراگاهی مان چیزی را اعلام کنم.»

خب، درحقیقت این آژانس کاراگاهی ما نیست. آژانس کاراگاهی من است. ولی دوست دارم برای این‌که دل هومو هومونا کونا کوآپوآ نشکند، او را هم به حساب بیاورم.)

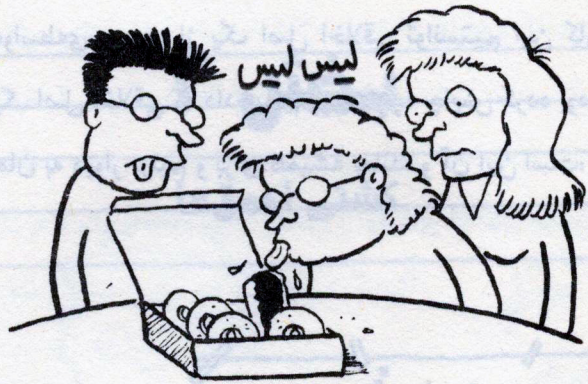
برای همین، دکمه‌ی قرمز پیام‌گیر تلفنم را فشار دادم.

«کارمندان شرکت شاسکول، خوش آمدید! این مؤسس، رئیس و مدیر عاملتان است که همراه معاون اداری، هومو هومونا کونا کوآپوآ دارد با شما صحبت می‌کند.»

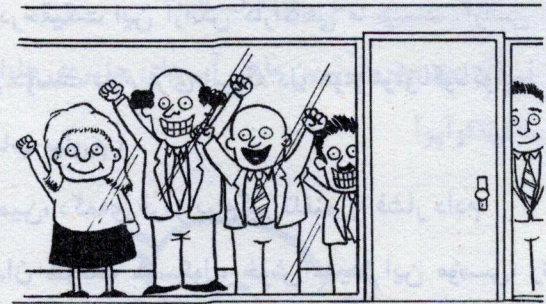
همین‌طور که دارم صحبت می‌کنم، می‌بینم که کارمندان دارند پشت دیوار شیشه‌ای دفترم جمع می‌شوند.

«تصورش سخت است، ولی از زمانی که عده‌ای انگشت‌شمار به‌کار تیمی شاسکول شک کرده‌اند، زمان زیادی نمی‌گذرد؛ عده‌ای شامل رفیق صمیمی خپلم رولو توکاس، هم‌کلاسی‌ام که بوی پرتقال می‌دهد مالی ماسکینز، و دشمن همیشگی‌ام، دختری که اسمش نباید برده شود، ولی الان دیگر می‌شود اسمش را برد چون او را شکست دادیم و دیگر برای مان اهمیتی ندارد: کورینا کورینا.»

سر و صدای تأیید کارمندان به گوش می‌رسد.



تعدادی از کارمندان نگاهشان را دزدیدند.
 «مخصوصاً روی سختم با لیز بیکنل، کارتر هیزگاوا، و آنا استات هستش.
 لطفاً از لیس زدن دونات‌های شیرهای خودداری کنید.»
 لیز، کارتر، و آنا سرافکنده و شرمنده جمع کارمندان را ترک می‌کنند.
 «حالا احتمالاً تعدادی از شما می‌پرسید چه جوری ما به این‌جا رسیدیم.
 چگونه من این رؤیای بزرگ تشکیلات گسترده‌ی کاراگاهی را به واقعیت
 تبدیل کردم.»
 هوموهوموناکوناکوپوآ به نشانه‌ی یادآوری سرفه می‌کند.
 جمله را تصحیح کردم و گفتم: «چگونه ما آن را به واقعیت تبدیل کردیم.»
 هوموهومو به نشانه‌ی رضایت لبخند می‌زند.



«ولی خوب از آن روزها خیلی گذشته است. به حالا نگاه کن. ما یک آژانس
 کاراگاهی بزرگ هستیم با بیش از صد کارمند و تعداد زیادی اتاق کار که در
 سطح جهانی کار می‌کند و هر جمعه دونات مجانی داریم.»
 همه تشویق می‌کنند.
 «از دونات می‌گفتم، فهمیدم که رقابت تنگاتنگی سر یک مدل دونات
 شیرهای هست.»
 هوموهوموناکوناکوپوآ به نشانه‌ی تأیید سر تکان می‌دهد.
 «معاونم به من اطلاع داده است که بعضی از شماها زودتر از همه می‌روید
 سر وقت جعبه‌ی دونات و شیرهای روی آن را لیس می‌زنید تا کسی دلش
 نگیرد آن دونات را بخورد و مال شما شود.»